

## فتنه مزدک امیدعطایی فرد

موبد موبدان «مزدک بامدادان» با طرح و برنامه ای حساب شده بر آن بود تا با انقلاب سرخ خود جامعه ایرانی را به ماقبل تاریخ بازگرداند و در عین حال قدرت را قبضه کند. همان گونه که در کتاب «پادشاهی در اسطوره و تاریخ ایران» آورده ام، مزدک عملاً شریک قباد در پادشاهی شد و از همین جا تناقض و پارادوکس سیاست و روحانیت آغاز گشت. در برابر عقاید آنارشیستی (دولت زدایی) مزدک، خسرو انوشیروان روشی را به کار برد که چندین سده پس از او از زبان «هگل» می شنویم: مبارزه میان طبقات اجتماعی از طریق یک دولت کاملاً متمرکز می تواند بدل به یک رقابت همساز و منطقی شود که به قدرت و رفاه ملی یاری رساند.

فردوسی می گوید: تو گر باهشی، راه مزدک مگیر. چرا و چگونه «گرانمایه مردی دانش فروش» که هنگام خشکسالی انبارهای گندم را به روی مرد گشود، راهی در پیش می گیرد که به قول «گردیزی»: مردمان متحیر گشتند و بر قباد [پادشاه ساسانی] بشوریدند. [زین الاخبار، ص ۸۰] پاسخ شاهنامه چنین است:

ز چیزی که گفتند پیغمبران \*\*\* همان دادگر موبدان و ردان

به گفتار مزدک همه کژ گشت \*\*\* سخن هاش ز اندازه اندر گذشت

بر او انجمن شد فراوان سپاه \*\*\* بسی کس به بی راهی آمد ز راه

بیراهه مزدک به دو چیز می رسید؛ یکی اینکه: فرومایگان را بر ضد بزرگان تشویق کرد و به نزد وی سفله با شریف درآمیخت و راه غصب برای غاصب و راه ستم برای ستمگر باز شد. [تاریخ طبری]

دوم اینکه: قباد را بدان کار به مباح زنان بر یکدیگر و مال و فعل های زشت و مذموم اندر آورد... گفت: «به مال و زن و هرچه باشد اندر، مردم متساوی باید و کس را بر کسی برتری نیست.» و خلقی تابع او شدند و درویشان را و جهال را سخت موافق بود این مذهب. و قباد دین او را پذیرفت که مولع بود به زنان. [مجمل التواریخ] به نوشته «آنتونی گیدنز»: خانواده از دیرباز منتقدان خود را داشته است. در قرن نوزدهم متفکران متعددی این موضوع را مطرح کردند که زندگی خانوادگی باید با شکل های

اشتراکی تر زندگی جایگزین شود. برخی از این اندیشه ها به مرحله عمل درآمد که یکی از معروف ترین نمونه های آن اجتماع

اونیدا (Oneida Community) در «نیوانگلند» آمریکا بود که در نیمه قرن نوزدهم به وجود آمد. این اجتماع بر پایه

اعتقادات مذهبی «جان هامفری نویس» استوار بود. همه مردان در این اجتماع با همه زنان، پیمان ازدواج بسته بودند و همگی آنها پدر و مادران فرزندان اجتماع در نظر گرفته می شدند. بعد از مشکلات اولیه، این گروه گسترش یافت و شمار آن به ۳۰۰ نفر رسید و پیش از آنکه از هم بپاشد، تقریباً سی سال دوام داشت. [جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری] «کرین بریتون» در کتاب «کالبدشکافی چهار انقلاب» آورده است: بلشویک ها به چیزی بسیار بدتر از خانواده می اندیشیدند. از نظر آنها خانواده نهادی از رژیم پیشین بود که با انواع عناصر مذهبی هم بافته بود و به ناگزیر در کنش اجتماعی اش، محافظه کار بود. خانواده، آشیانه کوچک و کثیفی به شمار می آمد که خودخواهی، رشک، عشق به مالکیت و بی تفاوتی نسبت به نیازهای بزرگ جامعه را می پروراند. خانواده تلقین حماقت های کهن را در ذهن جوانان جایگزین نگه می داشت. بلشویک ها می بایست خانواده را درهم می شکستند، طلاق را تشویق می کردند و کودکان را وارستگی های راستین کمونیسم آموزش می دادند.

فردوسی در شاهنامه از زبان مزدک می سراید:

زن و خانه و چیز، بخشیدنیست \*\*\* تهی دست کس با توانگر یکیست

زن و خواسته باید اندر میان \*\*\* چو دین بهی را نخواهی زیان

بدین دو بود رشک و آز و نیاز \*\*\* که با خشم و کین اندر آید به راز

ساسانیان - به ویژه انوشیروان - کمونیسم را دیوانگی به شمار می آوردند و می دانستند که پیامدی جز از هم گسیختگی ارکان کشور ندارد.

امروزه که نیمی از جهان، نظام کمونیستی را تجربه کرده به همان نتیجه ای رسیده که ساسانیان پیشاپیش آگاه بودند. نظام ساسانی به مالکیت خصوصی و رقابت آزاد احترام می گذاشت و در عین حال مردم را در برابر پیشامدهای ناهنجار بیمه کرده بود (بدون دریافت حق بیمه) و نمی خواست در سرتاسر ایران یک فرد فقیر و یک ده ویران باشد.

«جلال خالقی مطلق» بر این باور است که: نظریه مزدک نه تنها در شرایط اجتماعی آن زمان تحقق پذیر نبود بلکه تا زمان ما همچنان تحقق پذیر نبوده و نیست. حتی فرض اینکه روزی در جهان نظریه جامعه بی طبقه صورت عمل به خود گیرد، چنین جامعه ای از نظر نقش زن در آن، جامعه بی طبقه مزدک نخواهد بود؛ چرا که در نظریه مزدک زن مانند خواسته در شمار نعمت های مادی جهان یعنی شیء به شمار می رفت. به سخن دیگر نظریه اشتراک در خواسته و زن، اگر از نظر تقسیم ثروت حامل نویدهایی در رفع بی عدالتی های اجتماعی بود، از نظر اشتراک در زن گامی به عقب بود چون زنان حتی آن حقوقی را که در

چارچوب رسوم خانوادگی یا طبقاتی به دست آورده بودند، به کلی از دست می دادند... اگر مطمئن بودیم که در این انقلاب تنها اموال طبقه نسبتاً کوچک نژادگان بالا و توانگران بزرگ شهری و روستایی به غارت رفته بود، می گفتیم چون سود این اقدام انوشیروان به گروه کوچکی رسیده بود، در نتیجه نباید در نسبت عدل به انوشیروان چندان موثر بوده باشد. ولی اگر غارت اموال طی انقلاب ابعاد وسیع تری از جامعه را فراگرفته بوده باشد و متوجه طبقه متوسط یعنی کارورزان شهری و دکان داران و بازاریان و خرده مالکان روستا نیز شده بوده باشد، در این صورت به همان نسبت نیز بازگرداندن احوال بر شهرت انوشیروان به دادگری افزوده بوده است... بر طبق گزارش طبری انوشیروان دستور می دهد که زنان ربوده شده باید به خانه قبلی خود بازگردند؛ یعنی شوهران آنها موظف به پذیرفتن زنان خود هستند و در مورد دختران ربوده شده دستور می دهد که آنها آزادند که با مردی که آنها را ربوده، بمانند و یا مرد دیگری را به شوهری برگزینند و در صورت اخیر مردی که زن را ربوده است باید مهر زن را به کسان او بپردازد. در مورد کودکان دستور می دهد که هر کودکی که در اصل او در گمان هستند، متعلق به مردی باشد که اکنون پیش او است و از او نیز ارث ببرد. [فصلنامه هستی، تابستان ۱۳۷۲ نوشتار: چرا انوشیروان را دادگر نامیده اند؟] کسانی که گزارش های مورخان ایرانی را جعل و دروغ و تحریف خوانده اند، از این حقیقت غافلند که رسم اشتراک زنان، سابقه تاریخی داشته و از سوی دیگر مورخان کهن اروپایی که سودی در این رخداد نداشته اند نیز درباره آئین مزدک، آگاهی گرانبهایی دارند. برای نمونه «یوشع استی لیت» در کتابی که حدود ۵۰۲ میلادی نگاشته، می نویسد که: قباد پادشاه ساسانی، رسمی پلید را که شعارش مشترک بودن زنان بود و به هر مردی اجازه می داد تا با هر زنی که مورد نظرش است، رابطه جنسی برقرار کند، احیا کرد. دیری نگذشت که تمام مشایخ ایرانی از قباد متنفر شدند زیرا بدین ترتیب پادشاه به زنان آنان اجازه زنا داده بود. «پروکوپیوس» یونانی که در سال ۵۶۲ میلادی درگذشت، در کتاب اول از مجموعه هشت جلدی خود آورده است: چندی که از سلطنت قباد گذشت و قدرت وی در اداره امور کشور بسط یافت، برخی بدعت های تازه آورد که از آن جمله بود: وضع قانونی راجع به مشترک بودن زن ها در میان مردان ایرانی.

به نوشته «گیبون» مردم ایران از مزدک خشمگین و مایوس بودند زیرا وی حاصلخیزترین زمین ها و زیباترین زنان را برای استفاده پیروان خودش اختصاص داده بود.

«رحیم رئیس نیا» به رغم جانبداری از مزدک و نهضت او اعتراف می کند که: گسترش دامنه نهضت چنان ناگهانی و غیرمنتظره بود که اختیار اداره اش از همان نخستین روزها از دست رهبری نهضت به در رفت... هر گروه شورشی به ابتکار خود عمل می

کرد و حمله و به آتش کشیدن و غارت کردن بی نقشه و حساب نشده، عمومیت داشت. تلاش ها و اقدامات ناسنجیده، ناهماهنگی غریبی پدید آورده بود... ضعف نهضت ناشی از این نکته بود: نداشتن هدف مشخص و سنجیده و شناختن راه رسیدن به هدف. [از مزدک تا بعد، فصل اول] برخلاف عقیده اینگونه قلمزنان، موبد موبدان «مزدک بامدادان» با طرح و برنامه ای حساب شده بر آن بود تا با انقلاب سرخ خود جامعه ایرانی را به ماقبل تاریخ بازگرداند و در عین حال قدرت را قبضه کند. همان گونه که در کتاب «پادشاهی در اسطوره و تاریخ ایران» آورده ام، مزدک عملاً شریک قباد در پادشاهی شد. در برابر عقاید آنارشیستی (دولت زدایی) مزدک، خسرو انوشیروان روشی را به کار برد که چندین سده پس از او از زبان «هگل» می شنویم: مبارزه میان طبقات اجتماعی از طریق یک دولت کاملاً متمرکز می تواند بدل به یک رقابت همساز و منطقی شود که به قدرت و رفاه ملی یاری رساند.

بنابراین هیچ خردمندی نمی تواند پشتیبان دیوانگی های مزدک باشد؛ موبدی که به جای اصلاحاتی راستین، دست به انقلابی قلابی زد! تناقض میان بینش و منش مزدک چنان بوده که «مهرداد بهار» را با «یک رشته اشکالات» و «معضل بزرگی در تحلیل قضیه» روبه رو می کند. وی با اشاره به شخصیت اشرافی - موبدی مزدک که قادر بود با شاه رابطه مستقیم داشته باشد، می نویسد: او به علت عقاید دینی خود که دنباله عقاید مانوی است، باید دشمن کشت و کشتار بوده باشد... بنابراین مشکل است او رهبری عملی قیامی را در دست داشته باشد که به کشتار وسیع مالکان می انجامد... این امر که مزدک در ترکیب جهان خدایان خود چنین ملهم از طبقات اشرافی اجتماع و موقعیت اجتماعی آنان است، مغایر است با اینکه فرض کنیم او کلاً طرفدار یک جامعه اشتراکی است... به عنوان یک مصلح اجتماعی سعی می کند بین شاه، بین طبقه حاکم و دهقانان صلحی پدید آورد. او ظاهراً طرفدار این است که خونریزی و انقلاب درنگیرد و اربابان اشرافی به صورت یک طبقه محو نشوند و ضمناً دهقانان حقوقی مناسب به دست بیاورند.

[جستاری چند در فرهنگ ایران: دیدگاه های تازه درباره مزدک] اگرچه «مهرداد بهار» نیز مسئولیت هرج و مرج را به گردن توده ها انداخته و مزدک را از آشوب و خونریزی مبرا دانسته، اما تاریخ چیز دیگری می گوید.

در کتاب «سیاست نامه» اثر «نظام الملک» آمده که مزدک نقبی پنهانی به آتشکده زده و فردی را مامور کرده بود تا در زمان لازم از سوراخی که به آتشدان راه داشت، به گونه ای پاسخ او را بدهد که همگان خیال کنند آتش به سخن درآمده است. مزدک

می خواست انوشیروان را که به مذهب او نگروده بود، از میان بردارد. او حتی از قباد پادشاه ساسانی خواست که موبدی را که این پرسش ها را کرده بود و مزدک پاسخی برایش نداشت، گردن بزند:

۱- چون حال ها میان یکدیگر مباح گردد، خیراتی که کنند، مزد آن که را باشد؟

۲- تو زنان را مباح کرده ای. چون بیست مرد با یک زن گرد آیند و زن آبستن شود، فرزند که را باشد؟!

خوشبختانه قباد از گردن زدن آن موبد که به مناظره با مزدک برخاسته بود، خودداری کرد و این کار باعث شد که مزدک، سوءقصدی بر ضد قباد ترتیب دهد که خنثی شد. سرانجام نیرنگ مزدک فاش و او کشته می شود. مزدک به پیروانش می گفت: - زنان را چون مال یکدیگر شناسید و هر که را به زنی رغبت افتد، با او گرد آید و رشک و حمیت در دین ما نیست تا هیچ کس از لذات و شهوات دنیاوی، بی نصیب نباشد(!) [سیرالملوک، فصل ۴۴]

برای جلوگیری از فروپاشی کشور بر اثر فتنه مزدک چند هزار مزدکی به کیفر مرگ می رسند اما بعدها برخوردهای ملایم تری با آنان صورت می گیرد.

«ابن مسکویه» در کتاب «تجارب الامم» آورده است که خسرو انوشیروان از فردی (ظاهراً مزدکی) می پرسد که آیا کشتن شاه را روا می دارد؟ و آن فرد پاسخ می دهد:

- آری، من کشتن تو و هر آن کسی که دین ما را نپذیرد، روا می دارم.

«ابن مسکویه» در ادامه می نویسد اما انوشیروان به کشتن آن فرد، فرمان نداد و تنها او را زندانی کرد. همچنین گروهی از اشراف که دین دیگری برگزیده و پنهانی مردم را به آن می خواندند، به گفت و گو فراخوانده شدند و کسانی که همچنان به تبلیغات مغایر با آئین رسمی کشور می پرداختند، تبعید گشتند. دلیل انوشیروان این بود که در صورت پراکنده دلی و اختلاف میان مردم و به ویژه سپاهیان آن یکرنگی و پشتگرمی از میان خواهد رفت و مایه شکست در جنگ با دشمنان خارجی خواهد شد. افزون بر این در کتاب «تجارب الامم» آمده که انوشیروان هیچ گاه مردمان دیگر مانند هندیان و رومیان را به پیروی از دین و ملتی دیگر مجبور نکرد.

استاد «محمدی ملایری» درباره انوشیروان نوشته است: وی یکی از پادشاهان بسیار معدودی است که تمام طبقات مردم از سلطنت وی خشنود بوده، او را به نیکی ستوده و به خیر و خوبی یاد کرده اند زیرا کارهای بزرگ او در همه طبقات اجتماع ایران اثر نیک داشته است. وی در جنگ های با روم بیشتر فاتح بوده و پیروزی های بزرگی در برابر آن دولت به دست آورده است.

ملایری با اشاره به اینکه اصلاحات انوشیروان با رضایت و خشنودی طبقه زمین داران و برزگران و کشاورزان روبه رو شد، می نویسد: پس از مرگ انوشیروان عصر او در تاریخ همچون عصر طلایی ایران شمرده می شده و نام خسرو را جز با کلمه «انوشه روان» که به منزله «جاویدروان» یا «شادروان» است، نمی برده اند... استاد «کریستین سن» روزگار خسرو انوشیروان را آغاز بزرگترین دوره تمدن ادبی و فلسفی ایران نوشته است و مدارک تاریخی نیز این مطالب را تأیید می کند... دوره انوشیروان گذشته از تاثیری که از جنبه عمومی در پیشرفت تمدن جهان داشته، از لحاظ فرهنگ ملی ایرانی نیز یکی از دوره های برجسته تاریخ ایران به شمار می رود. چه در این دوره سعی می شد تا بار اندیشه ها و نتیجه مطالعات ملت های مختلف به زبان فارسی ترجمه شود. [مجموعه تاریخ و فرهنگ ایران] با یک دیدگاه بی طرفانه و بخردانه می توان دریافت که نه مزدک، بلکه خسرو انوشیروان قهرمان ملی ایرانیان به شمار می رفت. کسانی که از تحریف تاریخ سخن می گویند، ضمن توهین به شعور و شرافت تاریخ نگاران ایرانی و به ویژه فردوسی از این واقعیت غافلند که شاهنامه ها بر پایه قواعد تاریخ نگاری و به دور از تعصبات، نگارش و سرایش شده است. مزدکیان که هم بسته با دیگران به سرنگونی شاهنشاهی ساسانی پرداختند، فرصتی مناسب داشتند تا به نگارش تاریخ خودساخته بپردازند. چرا آنان تاریخ مورد ادعای هواداران امروزی شان را به یاد نسپردند تا به فاصله ای حدود نیم قرن (از مرگ مزدک تا سقوط ساسانیان) بنگارند؟ آن هم در شرایطی که از مانوی ها با وجود سختگیری ها و دشواری ها، رساله ها و کتاب ها و نقل قول های زیادی به جای مانده است. چرا حتی مورخان مسلمان که می بایست با ساسانیان دشمن بوده باشند، مزدک را نکوهش کرده اند؟ زمانی که به گفته «مهرداد بهار» تا چند دهه پیش اندکی از روستاییان، آئین سالانه اشتراک زنان را داشته اند، چرا باید درباره این کردار منفی مزدک پرده پوشی شود؟

اینک نگاهی گسترده تر می افکنیم به کژراهه مزدک که قصد نابودی طبقات جامعه ساسانی و برقراری جامعه بی طبقه مزدکی را داشت. در سده گذشته جامعه شناسان بزرگ جهان دریافته اند که برابری کامل میان افراد یک جامعه پیشرفته و یا رو به رشد، غیرممکن است. به ویژه پس از آنکه کشورهای بزرگی چون روسیه و چین با وجود پافشاری ها و کشتارهای بسیار سرانجام از نظام کمونیستی دست کشیدند و دگرگونی های اجتماعی و اقتصادی که منطبق با واقعیت بود، پدید آوردند. جامعه مورد ادعای مزدک دارای ماهیتی ضدتمدن و ضدشکوفایی جامعه و کشور ایران بود زیرا مزدک با برقراری جامعه بی طبقه مردم ایران را به دوران ماقبل تاریخ کشانید. در اینجا بایسته است تا نکاتی چند از کتاب «اصول علم سیاست» اثر «موریس دوورژه» را یادآور شویم:

۱- مفهوم طبقه در عین حال هم بر نابرابری وضع اجتماعی و هم بر خصیصه جمعی این نابرابری، مبتنی است؛ یعنی بر این واقعیت که آدمی از هنگام تولد در دسته ای جای می گیرد، حتی اگر هم بتواند بعدها از آن دسته به درآید.

۲- اختلاف در سطح زندگی سبب ایجاد اختلاف در نوع زندگی (یعنی رفتار، رسوم، عادات و خلیات) می شود و اختلاف در نوع زندگی، احساس طبقاتی را نیرو می دهد. ولی نوع زندگی تنها به سطح زندگی بستگی ندارد. مثلاً با درآمد مساوی، بقال و استاد و آوازخوان و بانکدار نوع زندگی مشابهی ندارند.

۳- سرمایه داری نوعی پیشرفت به سوی برابری بوده است زیرا به فرد امکان آن را بخشیده که به وسیله کار و هوش و امکانات خود آزادانه مزیت ها و امتیازاتی به دست آورده و سپس آنها را به اخلاف خود انتقال دهد حتی اگر از اسلاف خود آنها را دریافت نکرده باشد.

۴- حتی در رژیم سوسیالیستی هم نابرابری ها فقط به صورت انفرادی باقی نمی ماند. طبقات هرگز کاملاً از میان نمی روند زیرا فرزندان افراد مستعدتر که بالاترین مشاغل جامعه را اشغال کرده اند، همواره امکانات بیشتری از پسران افراد کم استعداد دارند که شاغل کارهای پایین ترند.

برخلاف آنچه بارها از سوی افراد ناآگاه یا مغرض خواننده و شنیده ایم، ایران ساسانی دارای طبقات اجتماعی بود و نه جامعه طبقاتی به آنگونه که در یونان و هندوستان و سرزمین های دیگر به چشم می خورد. بارها شاهدیم که شاه ساسانی از میان طبقه کشاورز و روستایی برای خود، همسر برمی گزیند. از سوی دیگر مردم سالاری کذایی مزدک که هیچ فرقی میان استعداد و تلاش مردم نمی گذاشت، محکوم به شکست در برابر شایسته سالاری ساسانیان بود. «اردشیر بابکان» نظام ماندگاری را پایه نهاد که بر مبنای آن هر کسی می توانست در هر کاری که شایستگی داشت به کسب درآمد بپردازد. شهروندان ساسانی به همه طبقات اجتماعی به دیده احترام می نگریستند و به ویژه دبیران و دانشمندان از ارج والایی برخوردار بودند. در همین نظام است که نوجوان گمنامی از شهر «مرو» به پاس هوش و شایستگی اش، همنشین خسرو انوشیروان می شود و به نام «بزرگمهر» ماندگار می گردد. بر آن نیستیم که از ساسانیان، سیمایی یکسره مثبت بسازم زیرا هر سلسله و پادشاهی دارای کژی ها و کاستی هایی بوده است. اما نمی توان در برابر دروغ ها و ناسزاهای ناشایست نیز بی تفاوت ماند و از حقیقت تاریخی دفاع نکرد. داوری درست آن است که هر کدام از خوبی ها و بدی ها را در یک کفه ترازو نهاد و سپس دریافت که کدام کفه سنگین تر است و تاریخ به ما می گوید که کفه مردم دوستی و میهن پرستی ساسانیان بسی سنگین تر است.